

اگر پای علم در جایی می‌لنگد، آن را نتیجه قصور و تقصیر دانشمندان نباید دانست. علم ملک دانشمند و در اختیار هیچ مرجع و مقامی نیست که با آن هر چه می‌خواهند بکنند و مثلاً تصمیم بگیرند که آن را پیش ببرند یا با ایدئولوژی بیامیزند و از پیشرفت بازدارند. پس کافی نیست که دانشمندان را تشویق به پژوهش کنیم یا مثلاً بودجه پژوهش را افزایش دهیم. امور یک جامعه همه به هم بسته‌اند و نقص و کمالاتشان وابسته به یک علت نیست. چنانکه اگر مثلاً در آموزش مدارس و گردش چرخ ادارات و سازمانها هم خللی وجود دارد، مسئولیت صرفاً بر عهده معلمان و کارمندان نیست. هر وقت که از نارسائی و اختلال در کار ادارات گفته می‌شود، کارمندان را نصیحت می‌کنند که کار خود را درست انجام دهند. نقص آموزش و پرورش را هم غالباً به گردن معلمان می‌اندازند. نه اینکه بگوییم همه کارمندان و معلمان تمام شایستگیهای لازم را دارند و هرگز در ادای وظیفه اهمال نمی‌کنند اما توجه کنیم که کارمندان و معلمان کاری را انجام می‌دهند که از آنان خواسته شده است و در درون یک نظم بر طبق دستورالعملهای خاص عمل می‌کنند. اگر آنان کار خود را به درستی انجام نمی‌دهند چرا متصدیان به آنها تذکر نمی‌دهند. اشخاص در عالم جدید هر جا و در هر کار که باشند یک برنامه جمعی را اجرا می‌کنند و اگر کسانی در جایی که هستند با دیگران هماهنگ نباشند، از گردونه کار خارج می‌شوند. مگر اینکه برنامه و نظمی نباشد در این صورت توقع نیل به نتیجه ای هم نباید داشت و کسی را هم ملامت نمی‌توان کرد. مع هذا توقع از دانشمندان همیشه زیاد است. گویی اگر آنها عزم خود را جزم کنند به هر مقام علمی که بخواهند می‌رسند. پیداست که دانشمندان برای اینکه دانش را پیش ببرند باید علاوه بر آموزش به پژوهش بپردازند.

پژوهش طراحی است که در آن شرایط امکان تصرف در امور و اشیاء و تغییر در رفتار و کردار مردمان و آموزش و تربیت و سیاست معین می‌شود. طرحها را دانشمندان بلهوسانه در نمی‌اندازند، بلکه این جامعه علمی و تکنیکی است که مسائل و طرحهای قابل پژوهش را در نظر دانشمندان می‌آورد. پژوهشگران در همداستانی با این جامعه اولویتهای پژوهش را در می‌یابند. وقتی سخن از جامعه علم و جهان علم گفته می‌شود، ممکن است مؤسسات و مراکز و انجمنهای علمی را مصداق مفهوم جامعه علم و جهان علم بدانند. جامعه علم یا جهان علم با نوعی خودآگاهی به وضع علم و نیاز به پژوهش و درک اجمالی امکانهای آن قوام می‌یابد و این خود آگاهی است که روشن کننده راه آینده و ضامن هماهنگی و تناسب پژوهشها می‌شود و دانشمندان را در یافتن مسائلمان دستگیری می‌کند.

پس علم در نسبت با جهان و نه به عنوان مجموعه ای از اطلاعات مستقل از تاریخ، در وجود شخص و فرد دانشمند متحقق می‌شود. مسائل علم جدید در طی تاریخ چهارصد ساله اش همواره ناظر به قوام عالم و آدم جدید بوده است. با این قیاس اگر وضع علم در جهان در حال توسعه مرحله ای از تاریخ علم در جهان جدید باشد، باید مسائل علم را عین مسائل توسعه بدانیم. ولی کشورهای در حال توسعه از جهات بسیار نمی‌توانند علم و پژوهشهای علمی را با برنامه توسعه میزان کنند، زیرا اولاً برنامه های توسعه غالباً صورت انتزاعی دارد و در آنها شرایط و امکانهای اجرای برنامه به دقت بررسی نمی‌شود، ثانیاً جهان توسعه یافته به مرحله ای رسیده است که در آن علم به اطلاعات تبدیل شده است و این اطلاعات که نتیجه کوشش در تولید علم است در بازار تکنولوژی خرید و فروش می‌شود و بالآخره ثلثاً وقتی مدل توسعه در جایی از زمین تحقق یافته است دیگر چه نیازی به پژوهش هست. ظاهراً بیشتر پژوهشهای متعلق به توسعه در جهان توسعه نیافته و در حال توسعه تکراری است. در این وضع نمی‌دانیم دانشمندانی که می‌توانند در مرزهای جهانی علم پژوهش کنند چگونه به منزلی که در گذشته علم و تکنولوژی قرار دارد بازگردند و در مسائلی که به تاریخ تعلق پیدا کرده است، پژوهش کنند. مع هذا پژوهشهای متعلق به توسعه در جهان در حال توسعه یک ضرورت است. پس این معضل را باید شناخت

و برای مواجهه با آن کوشید زیرا دانشمندان مناطق جهان نمی توانند با این عنوان که پژوهش‌های کاربردی برای کشور خود نمی توانند انجام دهند به مشغولیت‌های شبه علمی و مثلاً ساختن و پرداختن مقالات استناددارد پناه ببرند و در حقیقت از پژوهش استعفاء کنند. آیا حقیقتاً مسائل کاربردی تکنیکی در جهان توسعه نیافته و در جهان در حال توسعه وجود ندارد؟ آیا دانشمندان این جهان لاقلاً نمی توانند به بهبود تکنولوژی تکراری و تقلیدی کمک کنند تا تقلیدها وفادار به اصل باشند و راه قهقرا نیمایند و تولید سال به سال بدتر و باز هم بدتر نشود؟

حقیقت این است که پژوهشگران در همه رشته‌ها و زمینه‌ها در همه جا می توانند مسائلی برای پژوهش بیابند و با یافتن پاسخ آن مسائل به توسعه اجتماعی و اقتصادی و تکنولوژیک مدد برسانند، اما در این قضیه دانشمندان گناهی ندارند، زیرا وقتی علم در جامعه جایگاه خود را نیافته است، مؤسسات صنعتی و کشاورزی و مالی هم کمتر خود را به آن نیازمند می دانند. مشکل دانشمندان علوم انسانی و اجتماعی از دانشمندان رشته‌های دیگر از یک حیث کمتر و از حیث دیگر بیشتر است. آنها همواره مسائلی برای پژوهش دارند و حتی بالقوه قادرند که طرح‌های نو در اندازند. اگر در جهان توسعه نیافته، در قلمرو تکنولوژی تقلیدی مسئله‌ای وجود نداشته باشد - که وجود دارد - جهان اجتماعی - فرهنگی توسعه نیافته پر از مسئله است. اصلاً نفس وجود این جهان مسئله بزرگی است که درباره آن تفکر و تحقیق نشده است. ما هنوز یک وصف جامع از جهان توسعه نیافته و رو به توسعه نداریم. غریبها هر چه گفته اند در باب جهان غربی گفته اند و بقیه جهان را زائده جهان غرب و وامانده در مسابقه پیشرفت به حساب آورده اند. پس لاقلاً این یک مسئله است که ببینیم آیا واقعاً جهان توسعه نیافته صرف حاشیه و حلی آباد جهان توسعه یافته است .

اگر دانشمندان بیوشیمی و نانوتکنولوژی بگویند که ناگزیر باید در مسائل جهانی پژوهش کنند برآنان یأسی نیست اما دانشمندان علوم انسانی و اجتماعی اکنون بیش از همیشه و بیش از همه دانشمندان علوم دیگر مسئله دارند. منتهی مسائلمان در گسیختگیهای جهان توسعه نیافته گم شده و پوشیده است. اصلاً در همه علوم مسائل گم شده است. یعنی گردش کارها چنانست که به طرح مسئله مجال نمی دهد و به این جهت مسئله اصلی در این جهان، مسئله-یابی است. وقتی چرخ صنایع و کشاورزی چنان می گردد که گویی مسئله‌ای وجود ندارد، لابد در سیاست و اقتصاد و آموزش و پژوهش هم مسئله‌ای نیست. اما جهت دشواری و پوشیدگی مسائل اجتماعی توهم قدرت است. به عبارت دیگر یکی از مشکلات علوم انسانی بی توجهی به امکانات و غفلت از شرایط امور و نشناختن مقام هر چیز در نظام تاریخی است و این همه ممکن است به صورت داعیه توانایی در رفع همه مشکلات و حل همه مسائل جهان ظاهر شود. جهان توسعه نیافته در ابتدا آشنایی با تجدد، می پنداشته است که همه مشکلات را بطرفه المعینی حل می کند و پس از گذشت مثلاً صد سال با اینکه به هیچ جا نرسیده است بی آنکه بپرسد، چرا موفق نشده است باز می پندارد که فردا مشکل را حل خواهد کرد. اینها مسائل مهمی است که متأسفانه ما تاکنون به آنها نپرداخته ایم و مثلاً در آنچه به علم و پژوهش راجع می شود خود را با نوشتن مقالات رسمی و صوری و نشر آنها در مجلات به اصطلاح معتبر خشنود کرده ایم و احیاناً به همینها می بالیم. در زمان ما همه دانشمندان در هر علمی که دانشمند باشند، باید در عین حال اعضای جامعه جهانی علم و عضو جامعه علم کشور خود باشند. مشکل اینست که این دو امر بهم بسته اند یعنی تا دانشمندی در کشور خود عضو جامعه علم نباشد در جامعه جهانی علم پذیرفته نمی شود (مگر اینکه جهان وطن باشد) و جامعه علم معمولاً در کشورهای توسعه نیافته وجود ندارد یا بنیادش ضعیف است. در این عالم قوام و تأسیس جامعه علم به یک معجزه می-ماند ولی این معجزه محال نیست و وقوع آن به یک شرط جزئی، مشروط است .

شرط قوام و تأسیس جامعه علم (خوب توجه بفرمائید که می گویم جامعه علم و نه جامعه علمی زیرا جامعه‌های علمی در همه جا فراوان است و تأسیس آنها هم چندان مشکل نیست) ورود علم در نظم زندگی یا پدید آمدن نظم علمی، تکنیکی است و تعلق به این نظم است که در وجود دانشمندان بصورت دوست داشتن علم و دلبستگی به آن جلوه می کند. می دانم که ممکن است این سخن ساده را عجیب و بی وجه و بی معنی تلقی کنند و بگویند وقتی ما اینهمه به علم حرمت می گذاریم و از هزاران سال پیش سابقه علم دوستی داشته ایم چگونه می گویند جامعه علم نداریم و برای تأسیس چنین جامعه ای باید اندکی علم دوستی تحصیل کنیم. در اینکه دیروز علم دوستی داشته ایم، بحثی نیست. اینجا سخن از اکنون و آینده علمی است که با علم گذشته تفاوتها دارد. معهنا اکنون هم علم در کشور ما احترام دارد اما احترام و رغبتی که موجب قوام علم جدید می شود از سنخ تعاریفات یا احترام اشخاص نیست. این احترام، احترام و رغبت جهان و نظام جمعی به علم است زیرا علم کنونی علم متحقق در نظام زندگی است و گر نه مردمان همه از یک لحاظ به علم حرمت می گذارند. علم و بخصوص علم جدید قدرت است و چرخ امور زندگی بگرد آن می گردد. در این وضع طبیعی است که همه به علم وقع بگذارند و اهمیت بدهند. این وقع گذاشتن و اهمیت دادن گرچه لازمه قوام جامعه علم و پیشرفت پژوهش است، ضروری به آن کمک نمی کند. زیرا چه بسا پیش از آنکه علم خواهی باشید، مصلحت بینی است. درست است که علم سودمند است و با آن بسیاری از مصالح مردمان تأمین می شود اما وقتی از علم جز سود نمی طلبند یا پس می گذارد و سود نمی دهد و دریغاً که در این وضع دانشمند هم به علم بی سود راضی می شود و به تولید مقاله و شمارش آن دل خوش می کند. البته اگر این مقالات پاسخ به پرسشهای به جان آزموده دانشمند و پژوهشگر باشند، مسلماً در پیشرفت و توسعه علم اثر می گذارد.

نگرانی راقم این سطور که پیش آمدها حاکی از موجه بودن آنست از علاقه و نوشتن و چاپ کردن مقاله نیست. نگرانی اینست که مبادا مقاله نوشتن غایت علم و پژوهش شود که اگر بشود تفاوت عالم و جاهل از میان می رود. در جامعه علم همچنان که به دانسته ها نظر می شود به نادانسته ها هم توجه می کنند. در این عالم هیچ دانشمندی به آنچه می داند راضی نیست و علم خود را بزرگ نمی بیند بلکه برعکس به جهل خود می اندیشد. بی توجهی به جهل، جهل مرکب است و جهل مرکب، دشمن هر دانشی است. اما مطلب مشکل اینست که علم باید سودمند باشد و در عین حال دانشمند نباید علم را برای سود بجوید.

اگر علم سودمند است چرا به سود آن نیندیشیم به سود علم هم بیندیشند اما بدانند برای اینکه علم سودمند باشد صرف آموختن کافی نیست بلکه برای رسیدن به سود آن شرایطی لازم است و این شرایط ایجاب می کند که علم را لنفسه (برای خودش) طلب کنند و در این صورت است که آثار و نتایج و لوازم علم و سود آن حاصل می شود. پس لااقل دو صورت علم دوستی هست. یکی علم دوستی کسانی که آن را به حکم سنت و ادب یا برای قدرت و آبرو و سود دوست دارند و دیگر علم دوستی عالمان حقیقی که کاری دیگر جز علم ندارند و از آن مقصد دیگری نمی جویند، اینان به علم می رسند و علمشان منشأ فوائد بسیار می شود. اگر در جایی آثار و نشانه های این علم دوستی ظاهر شود، می توان به آینده علم امیدوار بود. نکته ای که باید به آن توجه شود اینست که این نشانه ها اگر باشند در همه علوم یکسان ظاهر نمی شوند.

علوم مهندسی و علمهایی که در اصطلاح علوم دقیقه خوانده می شوند، بیشتر جهانی اند. نظر دانشمندان این علوم غالباً به مسائلی است که در جهان مرکزی علم مطرح می شود. این جهان بسیار گسترده است و کسانی که از آن فاصله دارند، چه بسا که مسائل را به درستی در نیابند و در طلب خود

مسائل انتزاعی را با مسائل حقیقی علم اشتباه کنند. یکی دیگر از دشواریهای جهان علم جدید به تخصص باز می‌گردد. در این جهان تخصص امر ناگزیر است. دانشمندان باید متخصص باشند اما برای اینکه علم را پیش ببرند باید از تخصص بیرون آیند و نظر وسیع پیدا کنند. دانشمندان ممتاز معمولاً علاوه بر تخصصی که دارند با ادب و فرهنگ علم مأنوسند. اگر وضعی پیش آید که در آن دانشمندان کتاب نخوانند و از هنر و فرهنگ به کلی دور بمانند چه بسا که در تحقیق هم موفق نشود، حداقل اینست که لازمه ورود در هر علمی و رسیدن به هر تخصصی خروج از جهل مرکب است. دانش طلبانی که از این ظلمت خارج نشوند هر چه بیاموزند، دانشمند و پژوهشگر حقیقی نمی‌شوند. در علوم انسانی هم وضع کم و بیش شبیه علوم مهندسی و علوم دقیقه است (تعابیری مثل علوم پایه و علوم طبیعی دقیق و مناسب نیست) یعنی در این علوم هم با اینکه یافتن مسائل دشواری کمتری دارد اگر پژوهشی می‌شود بیشتر در همان مسائل انتزاعی است.

در صد سال اخیر بهترین آثار در تاریخ و وقایع و تحولات سیاسی و اجتماعی و حتی در ادب و فرهنگ ما را غیر ایرانیان یا ایرانیان مقیم خارج نوشته‌اند. شاید وجه آن این باشد که ما خود در متن حوادث بوده ایم و برای پرداختن به حوادث باید قدری از آنها فاصله می‌گرفتیم ولی اگر نظرم‌ان را به تاریخ و تاریخ نویسی محدود کنیم در پنجاه سال اول بعد از مشروطه آثاری پدید آمده است که می‌توانست مقدمه پژوهشهای بعدی باشد ولی آن پژوهشها چنانکه باید ادامه نیافت. حتی در پنجاه سال اخیر نظیر آنها را هم نداریم یا کم داریم. در اقتصاد و جمعیت شناسی و سیاست و جامعه شناسی و مردم شناسی و روان شناسی و تعلیم و تربیت و در ادبیات و مباحث فرهنگی و فلسفه، نمی‌دانم چه‌ها نوشته شده است که بتوان عنوان تحقیق بر آن اطلاق کرد. در سیاست بعضی نوشته‌ها و آثار داریم که آنها هم کم و بیش ایدئولوژیک است. از علم و علوم انسانی که بگذریم در علوم دیگر هم گرچه پژوهشهایی می‌شود اما اهتمام به علم در مراکز علمی و دانشگاهها چشمگیر نیست. یعنی پژوهندگان چندان اهل طلب نیستند و بعضی از آنها که بیشتر کار می‌کنند چه بسا که مقصودشان تهیه مقاله و طبع و انتشار آن برای بهره برداری باشد. بهرحال این نشانه بدی است که پژوهندگان ما کمتر کتاب می‌خوانند و خود را نیازمند کتاب خواندن نمی‌دانند. غافل از آنکه جهان در حال توسعه بیشتر از جهان توسعه یافته به کتاب خواندن و جامعیت علمی نیاز دارد. زیرا باید جامعه علم را از روی مدل تاریخی آن که قوام و پیوستگی ارگانیک یا شبه ارگانیک داشته است، بسازد. پس باید آن نظم و پیوستگی ارگانیک را بشناسد و جای هر چیز را بداند. علم را می‌توان آموخت و مگر نه اینست که ما دانشمندانی داریم که در هر جای جهان کنونی که باشند، ممتازند. اما دانشمند شدن یک چیز است و قرار گرفتن دانش در جای خود چیزی دیگر. باید دانش در جای خود قرار بگیرد تا استعدادها و تواناییهای دانشمند تحقق یابد و پژوهشها به ثمر برسد.

اکنون مسلّم شده است که توسعه علم و پژوهش تناسبی روشن با توسعه فرهنگی و اجتماعی - اقتصادی دارد و تحقق همه اینها وابسته به اراده به علم و توسعه است. اراده ای که یک صفت نفسانی و شخصی نیست بلکه به تاریخ تعلق دارد. این اراده در زمانی که دیگر زمان تئوریهای بزرگ علمی نیست در همه جای جهان رو به ضعف نهاده است. زمان ما زمان توسعه اطلاعات علمی و تولید علم به صورت تکنولوژیهای مصرفی است. یعنی علم هم به بازار خرید و فروش و مصرف آمده است. در وضعی که راه جهان علم پوشیده و دشوار شده است شاید امکان خرید و فروش علم، امر چندان نا موجهی نباشد. با ظهور این امکان چیزی که می‌توان به مسامحه، آن را تمدن جدید (مراد تمدن مجزا و منفک از فرهنگ و تفکر است) نامید با سرعت بیشتر بسط می‌یابد و با افزایش این سرعت است که جهانی شدن با سابقه حداقل سیصد ساله اش تا دهه های اخیر به چشم نیامده بود. جهانی شدن و دگرگونیهای سریعی که با آن می‌آید به جهان متجدد مآب مجال درنگ نمی‌دهد و وقتی با فرهنگهای ریشه دار مواجه می‌شود، چهره آنها را می‌خراند و آزردها و پریشانیها به وجود می‌آورد. در این گیرودار که لازمه اش افتخار خرد جمعی و فقدان جهان علم است. چه بسیار هوشها و استعدادها و کوششها که تباہ می‌

شود باید فکر کرد که چگونه می توان از این گیرودار رهایی یافت .